

لونا چارسکی

بوخارین

فرہنگ کارگر

www.KetabFarsi.com

الف
۱-۱۵

وظایف فرهنگی طبقه کارگر

۲. لونا چا سکی

www.KetabFarsi.com

قرار دادن فرهنگ عام در مقابل فرهنگ ملی واقعیتی معمول است
 راه حل تضاد ظاهری بین این دو مفهوم نیز عموماً آشنا و قابل فهم
 است، سروکله زدن با میهن پرستان و آتشهای که مایلند بین فرهنگ
 خاص خود و فرهنگ عام دیوار چین بکشند، خسته کننده خواهد بود.
 حتی جنگ نیز، که انسان‌ها را نه چندان بنام مرزهای فرهنگی بلکه
 بیشتر بنام مرزهای نظامی پلیسی دولتی تکه و پاره کرده، برای موعظه
 گران عشق آتشین به هرچه "خودی" و دشمنی و تفر نسبت به هر چه
 "بیگانه" است، صرفاً برای یک دوره زمانی کوتاه موفقیتی، آنهم سطحی
 بشمار میرفت. بشریت بصورت اجتناب ناپذیری در راه بین‌المللی
 کردن فرهنگ پیش میرود. البته منای ملی هنوز برای مدت مدیدی
 وجود خواهد داشت، ولی انترناسیونالیسم هم طالب نابودی انگیزه
 های ملی در صفونی عام بشری نبوده، بلکه صرفاً خواستار هماهنگی هر
 چه تمام تر و آزادانه آنهاست.

چهار چوب های ملت‌ها درهم میشکنند و پله های دوران‌ها
 در نردبان بزرگ تاریخ جهانی پشت سر گذاشته میشوند. تا همین
 چندی پیش، حتی در بین انسانهای با فرهنگ دست چین شده،
 میشد کسانی را یافت که تنها فرهنگ جدید اروپائی را بعنوان
 ارزش‌ترین فرهنگ‌ها بر رسمیت می‌شناختند و به کلیه گنجینه‌های زمان
 های گذشته و به تعامی دستاورد های ملل عقب مانده باین دلیل که گویا
 تنها بدرد باستان شناسان و قوم نگاران میخوردند، بدیده تحقیر
 می‌نگریستند. از اینها بیشتر کسانی بودند که ذائقه فردی یا گروهی
 خود را عینی‌ترین معیار ارزیابی ارزش‌های هنری و فکری دوران‌های
 گذشته بشمار می‌آوردند. یکی به تمجید بی حد و مرز بیزانس برمیکاست
 دیگری آنرا لعن کرده و رنسانس را می‌پرستید. بین رنسانس پرستان

نیز میشد تفرقه را دید و شنید که چگونه عدای در قبال و قار مذهبی و ژرفای بدوی رنسانس اولیه بشود میآمدند، در حالیکه دیگران پیروزی کامل بشر دوستی و تولد دیگر باره زیبایی ناب را نیروی قلم موی پیک را فائسل (۱) یا تیز یانو (۲) اعلام میداشتند و به محصولات خام قرون چهارم و پنجم هم بدیده حقارت مینگریستند هیچ دورانسی حتی اگر توسط این یا آن مرجع با نفوذ بعنوان دوران اضمحلال و تهاهی قید شده باشد - وجود ندارد که مبلضین و شیفتگان خود را نیافته باشد. برای مدت مدیدی این یک واقعیت بی بر و برگسرد بشمار میرفت که باروک یعنی اضمحلال آشکار سبک ناب دوران رنسانس ولی در این میان شنیدیم که حاملین باروک بزرگترین آینده گرایان (۳) قرن هفدهم هستند، کوتاه سخن از مجسمه های چوبی بوتو - کود* (۴) گرفته تا سمفونی رنک های ویستلر (۵)، از ریتم رقصهای بشرهای اولیه تا دیوسسو (۶)، انسانها و گروه های انسانی همواره بت های خود را یافته و بانگ برداشته اند: خدائی بفر از این خدا وجود ندارد!

وبگمان من در همین جا تحولی در جهت درک صحیح اهمیت عام انسانی فرهنگ هنری و فکری در کلیه نمود های آن آغاز میشود. من این تحول را بسیار ضروری و شادی آفرین میدانم چنین بنظر میآید که بازار مکاره التقاط گرائی دهه های گذشته خود بانسانها آموخته است که بلافاصله هرچه را که بنظر غیر قابل فهم و بیپوده میآید دور نریزند. بتدریج گوش دادن با استدلالات دیگران جامی اعتد و تعداد کسانی افزایش مییابد که آموخته اند به کلیه ستاورد های هنری بشریت

-
- ۱- Raffaello Sanzio نقاش و معمار بزرگ ایتالیایی ۱۵۲۰-۱۴۸۳
 - ۲- Tiziano Vecellio نقاش ایتالیایی ۱۵۷۶-۱۴۷۷
 - ۳- otokud نام برخی اقوام سرخ پوست برزیل -۴
 - ۵- Claude Lorraine نقاش فرانسوی ۱۶۱۸-۱۸۶۲

افتخار کنند، به تمامی گذشته خویش عشق بورزند و خلاقیت کلیه ملل و اعصار و آثار برجسته هنریشان را، که بیان دقیق، نیرومند و ناب زندگی و احساس زمانشان است، با ارزش بدانند. پس چنین است نتیجه مقایسه فرهنگهای ملی و فرهنگهای دوران مبین با اندیشه فرهنگ عام بشری.

ولی مسله رابطه این فرهنگ عام بشری با فرهنگ های طبقاتی چیز تازه و کمتر پرورده شده ایست از آنجا که این رابطه تا بحال توسط مارکسیست ها بر قرار میشد، با سردی و حتی دشمنی مواجه میشد. بویژه گفتگو در باره فرهنگ پرولتری، که گویا تازه در حال پا گرفتن است و از بسیاری جهات مطلقا با فرهنگ بورژوازی متفاوت خواهد بود، بسا جواب رد به فاییت شدیدی روبرو شد. چطور! تضاد طبقاتی را حتی به عرصه فرهنگ بکشانیم؟ بکجا میرویم؟ بزودی صرفا از موسیقی پرولتری سخن نخواهد بود بلکه از مجسمه بلشویستی و معماری منشویستی هم سخن خواهد رفت! این انسانهای حزی می خواهند همه چیز را بر حسب گره های تور نفرت انگیز طبقاتی خود تقسیم بندی کنند و نتیجه این جز نوعی رده بندی در صورت حساب نویسی فیراکسیونستی نخواهد بود. . . . و غیره و غیره چه شعارهای آتشین و زیبایی کمیتوان در این باره آواز داد! چه آسان میتوان از موضع "اید آل مشترک همه" "هرچه زیبا و سترک است" و نظایر اینها "سنت شکنان سر سخت متعصب" را بیاد حمله گرفت. ولی همه اینها شعارها و عبارات پر دازیهایی میرنده های هستند، که در پس آنها تا اندازه ای تبیلی فکری و تا اندازه ای هم این شناخت پنهان شده است، که برای خدمتگذاران نامرئی يك فرهنگ سیاه، شب، که همه گریه ها را خاکستری مینماید، هنوز هم بهترین محیط هاست.

جامعه شناسی علمی-سوسیالیستی، که اصل خصلت طبقاتی کلیه فرهنگها را (بجز فرهنگ بشر اولیه و فرهنگ آتی سوسیالیستی) بعنوان

یکی از مهمترین اصول خود تعیین کرده ، نمیتواند در مقابل عباد نگاه هنر، که التقاط گرایان کلمه " محرم " (۱) را بر دروازه های آن انگا - شتاند ، باز ایستد .

طرز تفکر گسترده ایست گویا خالق واقعی کلیه ارزشهای هنری شخصیت است ، ولی تنها در صورت برداشتن خلصی عارفانه از شخصیت میتوان آنرا منشاء " خلاقیت بشمار آورد . اکنون علمای قاطعیت تمام تصور روحی منفرد را بمثابه چیزی غیر قابل تحلیل و تحلیل ناپذیر رد کرده است . نتایج این تحلیل بدون تردید جهان اندیشمبشری را چنان غنائی بخشیده است ، که دیگر نمیتوان در صورت طرح این مسئله که جدا شخصیت در کجاست و به چه وسیله در مضمون خویش تعیین میشود ، تردید داشت . ما اگر برای ساده کردن مطلب حتی نیروی توانائی و قریحه شخصیت مورد نظر را به حساب علم و وظائف الاعضا (۲) بگذاریم و آنرا از نقطه نظر توارث یا تحول توضیح دهیم بازار عرصهای که باید مورد بررسی روانشناسی اجتماعی قرار گیرد چیزی کاسته نمیشود . میتوان افکار و احساسات معینی داشت ، میتوان آنها را بصورتی کما بیش روشن و موزون با اعتقادی وسوسه گر و جاذب درهم آمیخت و پیوندی زد ، ولی این مسئله که درست همین افکار و احساسات از چه نوع اند و چرا درست آنها در این میان شرایط معین نمود می یابند ، آری این مسئله ، مسئله جامعه شناسی هست و خواهد بود . *

انسان ، بخودی خود يك لوح پاك كوچك ، يك ورق كاغذ سفيد ، از همان كودگی شروع به ثبت حروف زندگی میکند تمام محتوای روحی شخصی چگونه بر داشت های اولیه از محیط ، اولین تاثیرات انسانهای دور و بر ، اولین تجاربها افرادی که نسبت با او درتوند ، به خانواده ، نظر و سامان اجتماعی که مجبور به زندگی در آنست ، بستگی دارد . روح

چون نقطه تقاطع خطوط فکری و احساسی زندگی اجتماعی است.

انسان افکار خود را از این یا آن سلك یا جریان کسب میکند ، احساسات خود را از این یا آن فرقه و گروه میگیرد ، و اینها بگونه ویژه‌ای به موقعیت جغرافیائی و اجتماعی شخص مربوطه در هم میآمیزند . این آثار اولیه در آثار بعدی موثر واقع شده و آنها را تغییر می‌دهند و بدینسان بتدریج شخصیت انسان با تمام اسالت اولیه خویش ساخته میشود . در عین حال شدت و پیرائی کم یا بیش مشاهده‌اتو تجربیات ، سرعت و اکتزوبار آوری خلاقیت را بوسیله ویژگیهای علم‌العصرائی تعیین میکند . ولی تنها همین هارا و نه مضمون این مشاهده‌ات و تجربیات و این خلاقیت را ، غیر ممکن است که ذریک نظام اجتماعی بفرنج بتوان تطابق گستردهای در محیط زندگی د و با چند نفر متصور شد . ولی آنچه در این رابطه بسیار مهم است ، شباهت نسبی این محیط می‌باشد ، که بلافاصله انسان را به اقوام و نزد یگان فکری بدل میکند ، که بیک زبان هم بمعنی خاص و هم بمعنی تعمیلی آن سخن میگویند . همه مشاهده‌ات و برداشتها ، همه نیروهائی که در زندگی معنوی نقشی ایفا میکنند ، از قدرت یکسانی برخوردار نیستند ، برخی مهم و دیر پایند که همه چیز را در شعور بگونه خود زیر و رو میکنند ، مهر خود را بر تصادفی‌ها و غیر مهم‌ترها میکنند و اگر تصویرها ، یادها ، افکار و احساسات تسلیم نشوند ، آنگاه بوسیله این مشاهده‌ات و برداشتها از شعور طرد میشوند . کیفیت که نداند که در این رابطه احساس ارتباط مستقیم‌تری با اراده دارد و اصولا بس نیرومندتر ازاد یشهاست؟ چه کسی منکر شد هاست که آن دست‌ها از احساس‌های که بانیا از های اولیه بلاواسطه تر گره خورده اند ، نیروی ویژه‌ای دارند و آسان‌تر خصلت " حاکم " می‌یابند ، و آن عناصر روحی میشوند که بر دیگر عناصر حکم میرانند و آنها را بزیر سلطه خود میکشند ؟ ولی اصل سلطه قدرت " گرسنگی و عشق " بر بشر را باید تکمیل‌تر و جامع‌تر کرد .

انسان صرفاً ارضای نیازهای اولیه خود را در نظر ندارد، وی، بویژه در بین طبقات اجتماعی حاکم، از مدتها پیش به اهمیت "ذخیره کردن" ثروت پی برده است، که هیچ گاه کاسته نمیشود، چراکه هر افزایشی بمعنای ازدیاد قدرت فرد بر محیط بر سایر انسانها و تثبیت این قدرت و غیره میباشد، و این تنها ثروت نیست که حق لذت بردن را بوجود میآورد، امتیازات شخصی را تضمین میکند، وی را برجسته تر از دیگران ساخته و برای انسانهای دیگر قرار میدهد، بلکه تبار ممتاز، شدت قدرت سیاسی مستقیم و بلاواسطه هم چنین نقشی ایفا میکنند. و شخصی حاضر است برای همه اینها بعضی اینها اشتهايش تحريك شد، بجنگ، منوط به اینکه این جنگ از پیش باخته نباشد. بویژه آنهایی که یکبار شراب شیرین حکومت و تسلط را چشیده اند، تمایل دارند که با تمام نیرو از متصرفات اجتماعی خود دفاع کرده آنها را گسترش دهند.

* در مورد کسب قدرت و ثروت از سویی و دفاع از خود در قسبال استثمار بیرحمانه حاکمان از سوی دیگر آن اتحادیه ها و اخوتهای طبیعی انسان هائی که منافع کما بیش مشترکی دارند، ایجاد میشوند که طبقه نام گرفتارند و احزاب، فرقه ها و سلك ها بر مبنای آنها بوجود میآیند.*

چنین گمان نرود که گویا نفع شخصی در شعور بصورتی عریضان نمودار میگردد، حامل آن نیز بسادگی بآن آگاه است و تمام شعور خود، تمام "حقیقت"، خود را بر مبنای آن سامان میدهد. برعکس چنین چیزی بندرت پیش میآید. نفع شخصی در اعماق ناخودگانه، در رابطه با کلیه عادات القاء شده توسط محیط، در رابطه با آموختن کلیه حقایق معمول و غیر قابل تردید محیط مربوطه، روح را در مینسورد آن را با شکل قابل قبول و راحتی برای وی در میآورد، بطوریکه فرد بنا شعوری اینسان شکل گرفته - حال چه وی جهان بینی خود را بسازد و یا اینکه این جهان بینی بصورت آماده حاضر باشد و وی آنرا بپذیرد

- تمام و کمال باین امر معتقد است که از معیار "عینی" هر چه "خسوس و زیبا و حقیقی" است پیروی میکند .

* پژوهنده تنها با مقداری فاصله ، تنها در نقش تعاشاگر منتقد قادر بدیدن آن ساخت اجتماعی سترگی است ، که بروشنی خود را از میان تصادفات و مطلق ها نشان میدهد . و آنگاه که وی جهان بینی ها و محصولات هنری و غیره را طبقه بندی نماید ، متوجه میشود که بنای اشکال مشابه راهمانا منافع مشابه آگاه یا نا آگاه - تشکیل میدهند .

* بافت فرهنگ پس ظریف ویر نقش و نگار است . میتوان با زمختی يك انسان کوتاه نظر و خشن به مسئله پرداخت و ساده گرایانند رکود را ظاهرا غیر مفرضانه ، حتی در عرصه هائی که از "منافع سبعانه" بی بدورند ، در پی انگیزه های مفرضانه بود . ولی این نه کارست اسلوب طبقاتی تحلیلی اجتماعی - اقتصادی در پژوهش فرهنگ ، بلکه تظاهر رسوا کننده نوع بخصوصی از بهیاری از انسان و جامعه (۱) خواهد بود ، که در پی همان انگیزه های ناب ریا و فریب بومیکشد ، و در پس آید آلیسم نمایشی " حقیقت پست را میجوید . ولی مسئله ابد ابر سر این نیست ، بلکه درست بر سر مقهوریت نا بخود آگاه و عقوبتتاک فرد در قبال منافع حیاتی خود و بویژه در قبال منافع گروه خود می باشد .

يك اشرفانی یا يك بورژوازی بزرگ را در نظر بگیریم . آنها دارای سنتی هستند که اسلافشان بوجود آورده اند . خانواده آنها ، دوستا - نشان همان عقاید را در مورد قدرت سعادت آفرین صرف محافظه کاری شدید ، در مورد قدمت نظام اجتماعی تقدس آن و یا در مورد ضرورت هدایت زندگی اقتصادی توسط "انسان های دانش ، استعداد و نیرو" یعنی شوالیه های صنعتی ، میستایند . آنها وقتیکه با چهره ای درهم کشیده از انحطاط فرهنگ در صورت پیروزی دشمنان طبقاتیشان سخن میگویند ، صادقانه بحرف خود باور دارند و براستی مسئله برای

آنها چنین جلوه ای دارد . آنها زمانیکه با مستتهای نره کرده و دندانهای فشرده اظهار آمادگی میکنند تا بنام نجات نوع بشر تا آخرین رمق علیه " هرج و مرج " بجنگند ، در گفته خود صادق اند ولی زمانیکه از آنها پرسیده شود که برا اساس کدام و چگونه بررسی باین نظر رسیده اند ، آنگاه در صورت پژوهشی نسبتاً دقیق و غیر-غم قسم و آیه های انکار آمیز آنان ، دیده خواهد شد ، که احساس متکی بر منافع شخصی حکم بلا منازع خود را صادر کرده است .

تا زمانیکه این با آن طبقه ، هر قدر استثمار کننده هم باشد ، سالم و نیرومند بوده و آینده ای داشته باشد ، نمایندگانش قادر به قهرمانی و جانبازی بنام منافع طبقاتی همگانی می باشند ، ولی آنگاه که نفع خود خواهانه آشکار و بی پرده در طبقه های روه چیرگی گراید ، این نشان بارزی از انحطاط و سقوط محتوم آن طبقه است .

بر بنای منافع این یا آن گروه نیرومند اجتماعی فرهنگ های ویژه بوجود می آیند ، که دارای پیوند و انسجام درونیند ، برای اینکه فرهنگی دارای ثبات و استحکام باشد ، ضروریست که بر داشت هایش در باره خدا و جهان ، حقوق و اخلاق ، جامعه و قوانین تکاملش ، در باره زندگی اقتصادی ، اشکال زندگی و همانواع هنر هماهنگ باشد ، روح واحدی باید بر تمام عرصه هایش تسلط داشته باشد ، چراکه تضاد های درونی فرهنگ آنها تضعیف کرده و بهر در دادن نیرو منجر میشود . ولی قبل از هر چیز ضروریست که همه اندیشه ها ، احساسها و اشکالی که این فرهنگ بوجود می آورد ، با مبانی آن ، یعنی با منافع اساسی گروه مربوطه ، با آنچه که برای وجود این گروه گسترش قدرت و دامنه تاثیرش در جامعه ضروریست ، در تضاد نباشد . البته تاریخ و زندگی جدید جوامعی می شناسد که در آن رهبری نه در دست یک گروه بلکه در دست گروه های متعددی است . مثلاً امروزه در آلمان و یا انگلستان می بینیم که فرهنگ هایی که از لحاظ اصول از هم بدورند یعنی فرهنگ با زمانده فتودالیم و فرهنگ بورژوازی بزرگ در کنار هم

بسر میبرند . ولی هم تضاد طبقاتی بین آنها و هم تفاوت های فرهنگ
 هایشان روز بروز بیشتر مخدوش میشوند . اشراف زمین دار بیش از پیش
 سرمایه دار شده و بلند پایگان بورژوازی قاطعانه تراز پیش در نقش
 اشراف حاکم ظهور میکنند .

فرهنگ هر ملت و کشوری در خطوط کلی از طرف طبقات حاکمه
 مربوطه دیکته میشود . ولی آنها مستقیماً فرهنگ را بوجود نمیآورند .
 فرهنگ مادی را طبقات زحمتکش و اشکال ظریف تر فرهنگ معنوی را
 متخصصین کار فکری و هنری ، یعنی روشنفکران میسازند ، البته
 موقعیت ویژه روشنفکران بعنوان طبقه ای که مستقیماً قدرتی ندارد و در
 بسیاری عناصر خویش منکوب و بدون استثناء وابسته است ، بعنوان
 طبقاتی که تک تک افراد آن در شرایط بکل متفاوت و در مدارج مختلف
 اجتماعی قرار دارند ، در فرهنگ تاثیر میگذارد ، آنها هم بویژه در عرصه
 ای که بیش از همه از نبرد مستقیم بدور است . ولی هر قدر هم که
 مساعی روشنفکران برای نشان دادن نوعی استقلال در خلاقیت خود ،
 جالب و خصلت نما باشد ، با وجود این آنها امکان تاثیر گذاری تعیین
 کننده ای بر مابقی فرهنگ حاکم را ندارند ، روشنفکر تنها در بسک
 صورت قادر به کسب قدرت فوق العاده ایست ، آنها هم وقتیکه به طبقات
 پائینی در حال خیزش تکیه کند ، ولی چنین چیزی تنها در صورتی
 ممکن است که بین اینگونه روشنفکران و توده ها ارتباط معنوی عمیقی
 وجود داشته باشد ، در غیر این صورت حاصل کار تنها عوامفریبی -
 پند های منفی ولی بی اهمیت - خواهند بود .

طبقات سرکوب شده تا اندازهای در فرهنگ قدرتمندان شریک
 میشوند . از سفره قدرتمندان تکه های ماند های نیز نصیب خلق میشود .
 ولی این تکه های حقیر بر حسب ماهیت خویش با مورد سوء تعبیر واقع
 میشوند یا مورد نفرت طبقات منکوب قرار میگیرند .

تا زمانیکه طبقات چنان منکوب میشود ، که تنها در فکر نان روزانه
 و زندگی عریان می باشد ، فرهنگ وی نیز فقیر است . اشکال فقیرانه

شرف

← م

زندگی، بیان غم و اندوه و امید و نفرت در آوازها و اسطوره ها و افسانه ها، هنری بدوی در صنایع دستی همه آنچیزی است که ما در اینجسای میابیم. و اگر گاه بگاه با اشکال و نمادهائی با ژرفائی شگفت انگیز و تازگی حیرت آور و بروشویم، این گنجینه های هنری بهیچوجه محصول دورانهای ظلم و ستم نبوده بلکه یاد آور عصر زندگی کمابیش مکرراتیک و آزاد اولیهاند. ظلم و ستمی که بد هقنان خلق مختلف در قسرون متفاوت روا میشه، در عرصه فرهنگ بصورت فقر و هشتاک هنری مرد مسی انعکاس یافته است، ولی وضع پرولتاریا از این هم و خیم تر بود. کارگر صنعتی بریده از طبیعت و زنجیر شده به ماشین های بی روح، محروم از وقت آزاد، محکوم به زندگی یکنواخت و فقیرانه، در آغاز پیدایش خود شروع به وحشی شدن کرد. بهنگام مطالعه کتابهای تحقیقین زمانهای سخت تکامل اولیه سرمایه بزرگ، چنانچه حاوی واقعیتهایی در توصیف وضع زندگی و روحی پرولتاریا باشند، وحشت سرا پای انسان را در مینورد.

و درست این واقعیت که پرولتاریا آنسوی سکه سرمایه داری است، درست وابستگیش به شهر صنعتی به بازار جهانی و تکنیک علمی، درست بستگی کاملاً غیر ارادی اولیه و انضباطش من با یستی نیروی محرك شکوفائی عظیم بعدی وی باشد. پرولتاریا نیز چون اسلاف خویش، یعنی طبقات روینده و بپاخیزنده همزمان با رشد و افزایش نفوذ خود به انکشاف بیش از پیش نیازهای فرهنگی گوناگون پرداخته و خلاقیتی گسترده بروز میدهد، هم اکنون در زیر زمین های کساح سرمایه داری پرولتاریا فرهنگ خود را میسازد. ابتدا فرهنگ شمشیر، فرهنگ پیکار با ستمگران را و نگاه فرهنگ رویاها، فرهنگ آمال کوششها، آیدال طبقاتی، حقیقت و زیبایی را.

* اکنون نگاه دقیقتری به معروفترین نظرات در مورد مسئله فرهنگ عام انسانی و فرهنگ پرولتری بیاندازیم. شما حتماً با پیاپیران فرهنگی

رهرو شده اید، که گفته های شما را در مورد پرولتاریا و وظائفش
 ، در مورد سوسیالیسم آتی با جمله "پیشروی ارانل و اوپاش" رد کرده
 اند. برای آنها جنبش کارگری بمعنای قیام پست و نادانی است
 که برای يك جفت چکمه ارزش بیشتری قائلند تا برای شکسپیر (۱) و برای
 و نوس ملوس (۲) اعتبار کمتری قائلند تا برای يك قوری چای. برای آنها
 این بمعنای سلطه آتی مردم و قبیح، جنجالگروی سلیقه است که اصولا
 نیازی به فرهنگ ندارند. . . . و چه بدتر از این هنرخاص خود، هنر
 تقی و نقی پنجلی در هشتاک، شعبده بازان بازار مکاره ای لازم
 داشته باشد که مطابق سلیقه "تعا شاگران محترم" هستند. نفرت
 و ترس - اینست و اکنش این انسانهای با فرهنگ نسبت به موفقیتها ی
 جنبش کارگری. آنها از هم اکنون با دست های تمیز و ظریف خود
 "کاسه های سفالی" مصر را با محبت نوازش میکنند، زیرا احتمالا مردی
 که بجزستجوی کنعان ناشناخته خود به صحرا میروند، آنها را از-
 دستشان بدر خواهند آورد. آنها جنبه خوفناک تولید برای بازار،
 هنر پروری "غرب طلائی" را که در مرگ هنر مردمی نهفته است، تمام
 زخم های چرکین فرهنگ هنری سرمایه داری را که بسیاری نابغه های
 بالنده را در پستوها کشته و در گورهای بی نام و نشان دفن کرد هنمی
 بینند. آنها فراموش میکنند که چه تعداد بیشماري، خود را نفرین گنان
 ، الهه واقعی هنر را که سر به پیشگاه "تقاضا" نمیائید، رانده و بجای
 وی - ابتدا با چشمانی اشک آلود و سپس با تسمی و قبیح و بابالاقیدی و
 وا رفتگی - فاحشه هنر، کالای فروشی و مدوانشانده اند.

بهترین این انسانهای با فرهنگ به حاملین فرهنگ بدل میشوند.
 و حال که بهرروا امواج پرولتاری اوج بیشتر و شکننده تری مییابند،
 بهتر نیست به پیشواز این توده بی چهره شنافت، بهتر نمیبود اگر

۱ - Shakespeare. ۱۶۱۶-۱۵۴۴ شاعر برجسته انگلیسی

۲ - Melos نام جزیره ایست که مجسمه ونوس در آن یافت شده است.

"فرزندان خورشید" به سوراخ موشهای کور نزول اجلال میکردند تا در آنجا حداقل مشعل آموزش اولیها روشن کنند؟ این میسیونرهای صاف زیبایی و حقیقت در بین وحشیان شهر و روستا بنومه خود بسپار صمیمی اند و کارشان نیز در نوع خود سودمند است، چراکه در کوله پشتی شان که بدوش گرفته و بچیان توده های بی چهره خلق میروند، گنج های بسیاری نهفته دارند که انسانیت کمابیش برای همیشه کسب کرده است و بعنوان اساس و پایه برای هر فرهنگ آتی ضروری می باشند. ولی این حاملین گنج های غیر قابل تردید و برای پرولتاریا ضروری، خود بکل فراموش میکنند که پرولتاریا با چه گنج های حاضر و آماده و یا ممکن و در نطفه موجودی به پیشواز آنها میآید. به فکر آنها خطور هم نمیکند که مسئله فقط این نیست که آموزش دهند، بلکه این هم هست که از پرولتاریا بسیار بیاموزند. البته فرهنگ پرولتری که فعلاً بیان خود را عمدتاً در زمینه سیاسی و اقتصادی در اشکال مبارزه و سازمان دهی یافته است، هنوز کفش بچه گانه بپا دارد. ولی آنچه مارکس در باره کتابهای اولیه وایتلینگ (۱) کارگر گفته در مورد فرهنگ پرولتری نیز صادق است: این کفش ها بچه گانه اند ولی اگر آنها را با چکمه های فرسوده بورژوازی فرتوت مقایسه کنیم، خواهیسم دید که این کفش ها به کودکی عظیم الجثه متعلق اند.

اگر گفته شود که درك كامل مسئله رابطه فرهنگ عام انسانی با فرهنگ طبقاتی در بین کارگران و دوستان آنها چیز معمولی است، این دعوی باوه خواهد بود. برعکس ما در این طبقه که در راه پیمائی خود بسه جمع کثیرالعدد های تبدیل شده و در آن فاصله بین جلو داران و عقب گاه بس طولانی است، با تصورات عجیب و غریبی روبرو میشویم. من منکر نمیشوم که در بین ما سوسیالیست ها یافتن این با آن جوان ظاهراً دانشمند که جسورانه ندای: "فرهنگ بورژوازی بجهنم" را میدهد

(۱) Wilhelm, Zeitling - ۱۸۷-۱۸۰۸ کارگر خیاط آلمانی، نویسنده کمونیست

دشوار نیست ، شما بفروریت خواهید دید که این دشمنان مصروفاً طبعی گذشته ها و گونه اند ، درین آنها هستند ریاضت کشان و افراطیها سختگیر - و بنابه دانشواژه هاینه (۱) - نوع یهودی ، که برای آینده نزد يك ضرورت هرگونه " تعجل " را قاطعانه رد میکنند . آنها میگویند :

طبقه کارگر جدی بویژه در دورانهای جنگ ، با ادواطوار مسخره هنر کاری نخواهد داشت و وقت خود را برای کسب دانائی هائیکبلا واسطه بدر زندگی نمیخورند ، هدر نخواهد داد . خصلت نجاترین نماینده این گرایش در ادبیات جورج سورل (۲) سند یکالیست است ، کسسه حتی نظام سوسیالیستی آینده را در چنان چهار چوب ساده و هطی متصور میشود ، که لایق ملال آورترین مسیحی " جمعیت دوستان (۳) - می باشد .

ولی شما - باز بنابه دانشواژه هاینه - با انسان نوع یونانی هم روبرو میشوید ، که از سوسیالیسم سر آغاز زندگی شاد همه گیر را متوقع است و حاضر است که شکوهمند ترین و کافرانه ترین برنامه های يك خیالیاف جسور نوع سن سیمونیستی (۴) را نیز امضا کند . این سوسیالیست ها اغلب تمایل به اعلام قاطعانه این مطلب دارند ، که سوسیالیسم در ظرف سه روز معبد کهن را در هم کوبیده و معبدی نوین بپا خواهد کرد .

علیه این افراط و تفریط ها هر قدر هم که اعتراض شود ، کافی نیست یکی ناشی از محدودیت شناخت عنصر عقب ماند میرولتاریا بوده و مورد ستایش آن قرار میگیرد و آن دیگری محصول شکوفائی رمانتیستی و اعتماد بخود بخش معینی از پیشروترین عناصر می باشد ، که آکنده

۱ - Heinrich, Heine ۱۸۵۶ - ۱۷۹۷ نویسنده و شاعر آلمانی

۲ - George, Sorel ۳ - Guaker به اعضا " جمعیت

دوستان که بصورت يك فرقه مذهبی در قرن هفدهم در انگلستان تشکیل

شد ، گفته میشود . ۴

۴ - منتسب به Saint Simon سوسیالیست پند ارگرای فرانسوی ۱۸۲۵ - ۱۷۶۰

از جسارت و نیرویند ، ولی هنوز در ارثیه عظیم و متنوعی که از قسرون گذشته با رث خواهند برد ، دقیق نشده اند . ارثیه‌ای که در آن خوب و بد گره خورده اند و تفکیک آنها ضروری است .

پاسخ ما به ایند و سوء تفاهم صریح و کوتاه است . پرولتاریا بنسبته ماهیت خود یک فرهنگ طبقه است . خود پرولتاریا ، سازمان وی ، برنامه اش ، آیند هاش ، همه اینها ثمره یک مکانیسم بس تکامل یافته اقتصادی است ، که بوسیله سرمایه داری ساخته شده است . پرولتاریا بصورتی مصنوعی از علم و هنر بد و رنگا هداشته میشود . پرولتاریا کسبه اکثریت جمعیت شهرهای بزرگ را تشکیل میدهد ، همه جا بصورت مقاومت ناپذیری برای دستیابی به علم و زیبایی میکوشد . همانسان که تولید سوسیالیستی محصول تولید سرمایه داری است ، ولی آنرا اصلاح کرده و ارتقا می دهد ، تمام فرهنگ سوسیالیستی هم شاخه نسوی از درخت فرهنگ عام انسانی است ، هر چند که در شکوه مندی شکوفه هائی که نوید بخش میوه های درشت و شیرین اند ، بی نظیر میباشد فرهنگ طبقه جدید ، نوع نوین ، نتیجه تحول ارگانیک فرهنگ یکپارچه تمام انسانی است .

پرولتاریا باید تمام شهره زمینی را که سلسله طولانی پیشینیانش بار آور کرده و کاشته اند ، در خود جذب کند . و همه چیز را ، با دقت احتیاط چونان فرزندی باعلاقه و اربابی غمخوار ، که مدیریت ارثیه های غنی را بعهده گرفته ، ارزیابی نماید ، ولی چنین گمانی بیهوده نخواهد بود که این وارث ، که نوری دیگر بر شعورش می تابد و قلبش بگونه ای دیگر می طهد و برنامه مسترک دگرگونی همه چیز را در و رنج پروراند هاست ، خود را پایینند نظام کهن زندگی خواهد دانست و از اینکس آت اشغال را آت اشغال بنامد هراس خواهد داشت ، هراس خواهد داشت که صورت برداری را آنچنان که ویژه اوست انجام دهد و خانه کهنه را پرنیرو تر ، روشن تر و بس تازه تر از آنچه پیشینیانش بهنگسام وراثت مشابهی انجام داده اند ، جدا دهد .

وقتی که از فرهنگ پزولتری سخن میرود، اغلب و بزبان روشنی مفاهیم فرهنگ
 سوسیالیستی با فرهنگ پزولتری، که این آخری توسط این طبقه در زمان در
 بطن نظام سرمایه داری ایجاد میشود، اشتباه میشود، حکیم الهی
 بزرگ^۱ توماس فن آکوینو^۱ (۱) توانست بصورتی روشن و مجسم تشابه و
 تفاوت بین کلیسای آسمانی (۲) جمع قدسین و آمرزیدگان و کلیسای
 پیکارجو (۳)، گروه شهدا و مؤمنین را تصویر کند. اولی - کلیسای
 آسمانی - را پرتو پیروزی، صلح، صفا و آمرزش در بر گرفتار است. بر
 عکس کلیسای پیکارجو تعام و کمال در جنگ آزمون های سر نوشت،
 شکست و ایمان گرفتار و راهش اکنده از ملال است. در آنجا شهسرو
 بهشت یافته شده، در اینجا جستجو میشود. در آنجا همه چیز
 تحقق یافته، در اینجا همه چیز در آئینه انتظارات منعکس میشود.
 در آنجا وضوح حاکم است و در اینجا تنها ایمان و امید. یک چنین
 تقسیم بندی تنها مختص کلیسای مسیحی نیست، بلکه در هر جنبشی که
 در لوای پرچم یک ایده آل پیش میرود، حی و حاضر است، ما در سو -
 سیالیم با قاطعیت تمام بین گلی که بشریت روزی چون آن شکوفه
 خواهد شد با خود واقعه، که طی آن ساقه باریک و نسبتاً نازیب،
 علیرغم قانون جاذبه زمین، رشد میکند و سرآسمان میکشد، تفاوت
 قائلیم. فرهنگ سوسیالیستی آینده فرهنگ عام بشری و فرهنگی برای
 طبقات است. فرهنگی است هماهنگ و از لحاظ نوع خود کلاسیک، که
 در آن محتوایی که خود را در طی یک روند سالم و زنده ساخته و کما -
 کان تکامل میدهد، شکل کاملاً مطابق خود را مییابد. فرهنگ پزولتار

1 - Thomas von Aquino 2 - Ecclesia Triumphans 3 - Militans

بای پیکارگر، فرهنگ طبقاتی بشدت متمایز شده است، که هر پیکار بنا شده است و بر حسب نوع خود فرهنگی رمانتیستی است که در آن - محتوایی که نمود شدیدی دارد، از شکل پیشی میگیرد، چرا که برای توجه کافی به مسئله شکل تعیین کننده و کاملی برای این مضمون طوفانی و غم زده وقت لازم در اختیار نیست. ولی از تفاوتی عمیقی که ضرورتا باید بین فرهنگ سوسیالیستی و فرهنگ پرولتری باشد، نباید چنین نتیجه گرفت که آنها فاقد وابستگی ژرفی میباشند. مگر نه اینکه مبارزه درست بر سر ایدآل فرهنگ، یعنی برادری و آزادی کامل، درست بر سر ایدآل پیروزی بر فردگرایی فلسف کنندگان انسان است، تا اینکه زندگی توده های اشتراکی شکوفا شود نه بر اساس اجبار و چون گله های انسانی، انسان که در گذشته بود، بلکه بر مبنای نوع کاملا ارگانیک نوین - یا بهتر و رای ارگانیک - آزادانه و طبیعی در هم آمیختگی افراد به واحد های و رای فردی. و این جنبه های ایدآل نه تنها در بحبوحه پیکار اشکال همگامی و یزهای می طلبند، بلکه و مهتر از آن از موقعیت ویژه پرولتاریا در نظام سرمایه داری بر میخیزد که پرولتاریا را بسس سازمان یافته ترین و منسجم ترین طبقه بدل کرده است. آیدآل نمی تواند بر زمینی و یا از جوانهای بوجود آید که با آن مطلقا بیگانه است. اسلوب ها و سلاح هایی که با کمک آنها ایدآل بدست میآید، نباید از لحاظ اصولی با آن در تضاد باشند. ولی ما حق نداریم از فرهنگ پرولتاریای در حال جنگ توقع ثمرات باشکوه، کمال شکل و ظرافت آزاد - نیروی پیروزمند را داشته باشیم، که در آینده خود را بروز خواهند داد. و در عین حالیکه بدلائیل زیاد حق داریم انتظار این را داشته باشیم که فرهنگ پرولتری بمثابة يك فرهنگ پیکارجو، رنجبر و کوشا احتمالا حاوی جنبه های بسیاری باشد، که در نظام اجتماعی سوسیا - لیسم پیروز مند غیر قابل تصور اند.

ولی قبل از هر چیز آیا این پرولتاریای در حال جنگ اصولا فرهنگی دارد؟ البته که دارد. اولاً در مارکسیسم تقریبا اساسی ترین و عمده

ترین جنبه آنرا داراست: اسلوب تجزیه و تحلیل دقیق و نیرومند پدیده های اجتماعی، اساس و مبنای جامعه شناسی، اقتصاد سیاسی و یک جهان بینی فلسفی منسجم. در این معنی پرولتاریا در زمینه فکری هم اکنون صاحب ارزش هائی است که میتوانند با موفقیت بسیار از مقایسه با شکوه مند ترین دستاوردهای فکری سوسیالیست بیرون آیند. گذشته از این پرولتاریا در عرصه سیاسی در بسیاری کشورها استعداد سازماندهی فوق العاده ای از خود نشان داده است.

این هم حقیقت دارد که زنده هنوز در جنگال جسد مرده است. پارلمان تارپیسم بورژوازی، ملیت گرائی بورژوازی در شریانیهای انسداده واره سیاسی جوان احزاب پرولتری و بین الملل رسوخ کرده است. ولی هراندازه هم که بحران فعلی شدید و بیماری دهشتناک باشد - و ماسوسیهال دموکرات های چپ در همان دوران نهفتگی آنرا بانگرانی گوشزد میکردیم - هر قدر هم که فکر مرگ آور بودن این بیماری بسیاری را بخود مشغول داشته بود، ولی هم اکنون با اعتقاد کامل میتوان گفت که این بیماری علاج شده، حلاجی گشته و مورد استفاده قرار خواهد گرفت و سازمانهای سیاسی پرولتاریا با نیرو و نفوذی بیشتر، این آزمون دهشتناک بیرون خواهند آمد.

اغراق آمیز است اگر گفته شود که در عرصه اقتصاد مبارزه نیز باید آلی که متفکرین و مدیرین پرولتاریا برای جنبش کارگری سندیکا لیستی طرح ریزی کرده اند، تحقق یافته است، کنگره بین المللی اشتوتگسارت^۱ اهداف سوسیالیستی را به جنبش سندیکا لیستی نشان داده و در قطب نامه معروف خود این جنبش را با حزب سیاسی سوسیالیستی هم طراز دانست. کنگره کینهاگ^۲ تقریباً همین کار را برای جنبش تعاونی انجام داد و میتوان امیدوار بود که کنگره وین^۳ نیز اهمیت شایان چهارمین شکل فرهنگ پرولتری، یعنی جنبشی آموزشی را تاکید

کنند .

ایجاد مدارس عالی پرولتری بوسیله اجزای سوسیالیستی متعدد ، در دست گرفتن بسیاری از مدارس روز یکشنبه و مدارس عالی سالن‌ها توسط سازمانهای سوسیالیستی ، افزایش مدام تعداد کلوب های مختلفی که اهداف علمی و هنری دنبال میکنند و بویژه فعالیت مستقیم بیش از پیش جنبش های کودکان و جوانان در مسئله اساسی و مهم سازماندهی مدارس ابتدائی پرولتری بمنظور کشف مبانی دگرگونی خانوار پرولتری و آشپزخانه پرولتری - که بایستی زن را از قید آن رها ساخت - و کودکان پرولتری که تا بحال - و میتوان گفت متأسفانه - وجود نداشته و همماینها - بطور کلی و با برجسته کردن عده تویین مسائل - سلسله سائلی هستند که پرولتاریای سوسیالیستی جوابگویی شوریک و عملی آنها را آغاز نموده است ، قبل از جنگ صرفاً محدودی از سوسیال دموکرات ها باین حقیقت - که " اسپنسر (۱) بشکل انکارنا پذیری اثبات کرده است - پی برده بودند : این که حتی بهترین آموزش فکری ، اگر در جوار آن زندگی احساسی سازماندهی نشود ، تاثیر نا چیز و کم اهمیتی براراده خواهد داشت ، تربیت اخلاقی و هنری نسل جوان پرولتاریا با روح ایدآل سوسیالیستی ضرورتی مطلق است : " روزا لوکزامبورگ " (۲) هزار بار حق دارد وقتی که میگوید بدون درک این وظیفه خود سازندگی پرولتری ما بسختی از جایمان تکان خواهیم خورد .

در این عرصه که بطور کلی میتوان عرصه روشنگری نامید و در آن خلاقیت پرولتری باید بصورتی بویژه روشن متجلی شود ، هنوز کار نسبتاً کمی صورت گرفته است ، ولی این نیاز قبل از جنگ بشدت احساس میشود و از همان هنگام هم کار در این جهت آغاز گشت ، ولی جنگ کمبود های فرهنگ پرولتاریا را در این جنبه مهم با چنان روشنی بوی نشان داد ،

۱ - Herbert, Spencer فیلسوف انگلیسی ۱۹۰۳-۱۸۲۰

۲ - Rosa, Luxemburg کمونیست و انقلابی برجسته آلمانی ۱۹۱۹-۱۸۷۰

که ما حق داریم در آینده نزدیک، علمبرغم ویرانی همه جاگم اروپا، منتظر اعتدلی مساعی طبقه کارگر و دستانش بویژه در این جهت باشیم در روسیه جنگ و ویرانی وضع اسفناکی پدید آورده اند. همه ما از وحشت بدبختی احتمالی رنج میبریم. همه تازیانه های مکتبه روی سرما تاب میخورند. امروز صحبت از کمبود نان است، فردا از بیکاری، از تهاجم دشمنان و غیره هرکس چشم بر این خطرات ببندد، دیوانها بیش نیست. ولی با وجود این پرولتاریا، که تازه بزنگی آزاد دست یافته است و دیوان را با دهانی گشاده و حلقومی فراخ در کنار ایمن پرتگاه بر فراز خود می بیند، میکوشد هرچه بیشتر میوه های لذت معنوی را بچیند. این بمعنای این نیست که پرولتاریا میخواهد هنوز تا وقت هست همه چیز را بچشد، بلکه بمعنای اشتهای معنوی عظیم و دیرپای وی و گاه آگاهی روشن و شورانگیز وی باین ضرورت است که باید روح خود، شعور و احساس خود را سازمان دهد، چراکه این هر پیگیری را تقویت و سرانجام آنرا روشن میکند.

هنر قبل از هر چیز بمعنای سازمان دادن هیجانها و تاثرات يك فرد با يك گروه، طبقه ملت و غیره است. هنر پرولتری همان روند سازماندهی معنوسوی پرولتاریا است.

آیا هنر پرولتری باید سمت و غرضی داشته باشد؟ منظور شما از سمت و غرض چیست؟ شما قسمت های انتقاد آمیز و خود کهنده نامیده معروف آنتون چخوف (۱) را بیاد دارید، که در آن از فقدان خدائسی در آثار هنرمندان و رای طبقات قرار گرفته سخن میبرد؟ این فقدان خدا در نزد هنرمندانی که از پرولتاریا برخاسته اند و یا نزد هنرمندانی که آکنده از روح پرولتری میباشند، غیر ممکن است تجربه پیگیر زندگی، خشم و تسخیر نسبت به ستیزان، امید گرم و تنها امید - دلداری دهنده نسبت به آینده، برادری و همدردی انسان های

همکاری در یک عمل، آگاهی به اهمیت شورانگیزانسانی این عمل، خلاقیت معنوی، خلاقیت اخلاقی، همه اینها سیل آسا بر روح چنین هنرمندی هجوم میآورد و آثار ادوار آکنده از محتوای فکری میسازد. یک چنین هنری نمیتواند از بی موضوعی رنج ببرد، پس چه نیازی دارد که در جستجوی سمت و غرضی باشد؟ سمت و غرض چیز مصنوعی و روم کرده است. چیزی است سرد و بیگانه که از دفاع های خرد و گریاوه سرا گرفته شده و با محصول ظاهرا آیکی فکری خلاق مخلوط شده است. یک چنین سمت و غرضی جایی در هنر واقعی نداشته و هنر پرولتری در این مورد هیچ فرقی با دیگر هنرها ندارد.

همانا در سال های ۱۹۰۵-۱۹۰۶ جریان های جدی در این سمت در بین پرولتاریا پتروگراد پا گرفتند. در همان زمان هم ما انتظارات بسیاری از این جنبش داشتیم. شما خواهید گفت انتظارات ما برآورده نشد و من جواب خواهم داد، که تاریخ در آن هنگام با دستی خشن نخ طلائی کار فرهنگی آزاد را در روسیه پاره کرد و تازه روزهای فوریه سال ۱۹۱۷ دوباره آنرا گره زده است و نبردهای اجتماعی اکنون میروند تا ریستن آنها ادامه دهند. ما میخواهیم آنها کمک کنیم ما میخواهیم کاری را که ارتجاع چونان خنجری تیز قطع کرده ادامه دهیم، بکوشیم به ژرفای وظایف واقعی که قادر بانجام آنیم، بی ببریم وظایفی که ما پرولترها و آنهایی که به پرولتاریا پیوسته اند، در عرصه وظایف فرهنگی طبقه کارگر، بخاطر این طبقه بخاطر روسیه، سوسیالیسم و تمام بشریت ملزم به اجرای آنها هستیم.

غیر ممکن است که بتوان در يك كار كوچك كليه مطالبی را ، که پرداختن بآنها برای روشن کردن مسئله مورد نظر ما ضروری میبودند ، شکافت . یا وجود این لازم است که در يك جنبه مسئله دقیق تر شویم . چه کسی فرهنگ پرولتری و ویژه ظریف ترین و از صحنه مبارزه مستقیم دورترین اشکال آنرا خواهد ساخت ؟ بالطبع قبل از هر کس خود پرولتاریا . اشاره به کبود وقت و امکانات و آمادگی نا کافی ، که گویا امکان تاریکی بدر آمدن و از فراز غبار يك زندگی غم انگیز سربه هوای آزاد — سازندگی بلند کردن را از پرولتاریا سلب میکنند ، نباید بهیچوجه ما را بترساند . قبل از هر چیز باید در نظر گرفت که نه داشتن وقت ، امکانات و آمادگی قبلی کافی بلکه استعداد است که انسان هارا هنرمند میکند . هیچ دلیلی برای این فرض وجود ندارد که نسبت انسانهای مستعد به انسانهای معمولی در پرولتاریا کمتر از دیگر طبقات باشد . البته فریحه و استعدادی که در گوشه ای در افتاده در کلبه های روستائی بدنیا آمده و یا به زیر چرخ های ماشین يك مکانیسم صنعتی کشانده شده است ، به مراتب آسانتر پیش از موقع و بی شر از بین میرود تا فریحه استعداد نسبتا کمتری که بنا بر آراء سر نوشت در شرایط مناسب و خوشایند تری شکوفا شده است . ولی اگر آن فریحه و استعداد از بین نرود و به حیات خود ادامه دهد ، آنگاه پس از گذشتن آتش درد ورنج آبدیده میشود ، صیقل می یابد و طعم نیرومند يك تلخی تند و رشوفتسی ژرف را می یابد که مشخصه پیشاهنگان از خلق برخاسته معاصر است چون ماکسیم گورگی (۱) ، مارتین اندرسون نکسو (۲) می باشند . از این

۱ - Maxim Gorki نویسنده و انقلابی برجسته روسی ۱۸۶۸-۱۹۳۶

۲ - Martin.A.Nexö نویسنده کمونیست دانمارکی ۱۸۶۹-۱۹۵۴

گذشته دامنه نفوذ فزاینده اجتماعی پرولتاریا راه های تازه ای برای مستعد ترین نمایندگان وی باز میکند. اگر امروزه هنوز جملاتی نظیر اینکه قریحه استعداد در هر شرایطی راه خود را باز میکند، چگون تسخیری سرد بگوش میآید، باز نمیتوان منکر بود که بصیحت زندگسی اجتماعی گسترده طبقه کارگر، سازمان وی، مطبوعات و اتحادیه های آموزشی فرهنگی وی، يك کارگر مستعد شانس نسبتا زیادی برای مورد توجه قرار گرفتن، حمایت و شکوفا شدن دارد.

ولی در اینجا با اعتراض دیگری روبرو میشویم. بما میگویند کارگری که به نیروی استعداد خویش بر جسته شده و متخصص شده است، از لایفه خود جداگشته و دیگر نمیتوان وی را يك کارگر واقعی بحساب آورد! وی در واقع يك روشنفکر است، که منشاء پرولتری دارد، ایسین اعتراض بهچوجه مستدل نمیباشد. البته اگر کارگر مستعدی ایستادال های طبقه خود را انکار کند و برای دستیابی به امتیازات به جهسه بد رفتند ان این جهان بیپوند در اینصورت نام وی از فهرست ارتش کارگری خط میخورد. ولی اگر قلب او کماکان هماهنگ با قلب طبقه خودش بطنید، در اینصورت ترك کارگاه و قرار گرفتن در پشت میز تحریر و یا سه پایه نقاشی برای لحظهای نیز او را از طبقه کارگر جدا نمی کند. ستاد يك ارتش بندرت در جنگ تن بتن درگیر میشود، ولی با وجود این یکی از مهمترین و ضروری ترین بخش های يك ارتش است. طبقه کارگر- حتما باید تعداد زیادی متخصص کار فکری و اصولا کار فرهنگی ستاد خود را- از خود بیرون دهد، بدون اینکه در این میان بیسین روشنفکران وی و نیروی اصلیش جدائی بوجود آید. در این رابطه اشاره به اصطلاح بوروکراسی کارگری، به "افسران" جنبش سندیکائسی بیهوده خواهد بود. در آنجا و همچنین در جنبش تعاونی شرایط ویژه و جریانات معینی موثر اند که ضعیف ترها را بسوی خرد کاری و این الوقتی سوق میدهد، این پدیده در عرصه مبارز سیاسی و در سندیکاهائی که آکنده از روح انقلابی هستند، و همچنین در عرصه

کار آموزشی فرهنگی، که در مسیری نو و واقعا پرولتری د لیرانه پیسن
 مهرو، به مراتب کمتر بروز میکند. بهر رو درست همان قریحه و استعداد
 در محیطی نسبتا مساعد، بهترین یاد زهر علیه کشش های خسرده
 بورژوازی است. قریحه و استعداد اولین برداشت های کودکی
 را فراموش نکرده و نخواهد بخشید، قریحه و استعداد گوش خود
 را بر ناله های برادران نخواهد بست و اجازه نخواهد داد که آتش
 آگاهی طبقاتی هنری خاموش شود. و بیشتر از این، قریحه و استعداد
 روشنفکران پرولتری را در مدار ایدآل کارگری نگاه میدارد و پیرقدرت ترین
 نمایندگان محافل فکری غیر پرولتری را نیز بسوی این خورشید جذب میکند.
 تعداد کثیری از نویسندگان و هنرمندان بزرگ و متوسط، که از
 نقطه نظر منشاء طبقاتی و با آموزش خود بصورژوازی بزرگ و یا خرده بورژوازی
 متعلق بودند، به شدت با بورژوازی بهم زد هاند و با نگاهی تحقیر
 آمیز به فرهنگ بازار مکاره های، فروشی و متکی به نفی شرف انسانی
 پشت کرده اند. اینان گاه با غرور تنهایی یک مطرود نا بود شده اند،
 شاه بعزت نبوغ خود احترام تعامی جامعه را، علیرغم تعایل آنان، نسبت
 به خود تحمیل کرده اند و حال با تمام بزرگی خود چونان رافضیانی
 مستقل در پیش روی ما قرار دارند و یا گاه راه خود را بسوی متحدین
 طبیعی خویش یعنی پرولتاریا یافته اند. و هرچه بیشتر پیش میرویم
 بیشتر با چنین مواردی روبرو می شویم. میتوان گفت در این اواخر
 هیچ قریحه و استعداد واقعی از جنبش سوسیالیستی و پرولتاریائی
 نه در زیر پرچم آن پیش می رود، حداقل از لحاظ همدردی انسانی،
 در نمانده است.

البته فرد گرایی روشنفکران و نیز اغلب فقدان شدید آموزش
 در محافل گسترده پرولتاریا و نیز بسیاری علل دیگر، که فرصت
 پرداختن با آنها را در اینجا نداریم، مانع تفاهم متقابل بین بهترین
 سخن روشنفکران، محسی که خود را کارگری در خدمت عامی سرست
 میدانند و میکوشد سراسر محسی هم باشد با پرولتاریا می باشند.

ولی اتحاد بین آنها با وجود این اجتناب ناپذیر است. هم‌اکنون
 میتوان دید که چگونه این اتحاد ثمرات خود را بیار می‌آورد. و در -
 آنجا که مستعدی صادق با حساسیت و پیوند معنوی ویژه خویش
 به طبقه بزرگ کارگر نزدیک میشود، به‌صورتی اجتناب ناپذیر از روح این
 طبقه آکنده خواهد شد و خواهد فهمید که بطبقه کارگر در کنار
 ساختمان فرهنگی خاص این طبقه، مستقل از منشاء طبقاتی خود
 هنرمند، کمک کند. طبقات پائینی در شکوفائی انقلابی خود همواره
 فراریانی از بالائی‌ها بسوی خود جلب کرده‌اند و در عرصه هنر
 نیز پرولتاریا مارکس خود را خواهد یافت.

انقلاب پروتاریائی

و

فرہنگ

ن . بوخارین

www.KetabFarsi.com

بدانید رفقا، بر روی پرچی که شما
در مارش پیروز مند تان بسوی کمونیسم
حمل میکنید، قطره ای از خون من
نیز نقش بسته است .

نیکلای . بوخاریسین

رفقا، من موضوع "انقلاب پرولتاریائی و فرهنگ" را برای شما بمتابه جمع شنونده بدو دلیل برگزیده‌ام. اولاً میتوان گفت چون هم اکنون این مسئله بگونه‌ای پاک خود جوش از سوی بسیاری از رفقا و سازمانها در دستور کار روز قرار میگیرد. ثانیاً از آنروکه چنین مسئله‌ای درست بشنوندگانی چون شما پیش از همه مربوط میشود. اجازه بدهید قبل از ورود بمسئله و تشریح آن مقدماً چند کلمه توضیح بدهم. در حال حاضر انقلاب روسیه و هم انقلاب جهانی مرحله فوق‌العاده خاصی را از سر میگردانند. این مرحله را میتوان بطور کلی بمتابه دوران آهسته ترشدن آهنگ پیشروی انقلاب نامید.

در شرایط روسیه‌این با پدیده‌ای چون سیاست اقتصادی نوین همراه است. و مشخصه این درپهنه جهانی وجلوه آن چنین است که جامعه سرمایه‌داری دچار تشنجاتی مرگ آور است، لیکن ماجز در روسیه در هیچ جای دیگری با انقلاب پرولتاریائی پیروز مندی مواجه نیستیم، و پرولتاریای روسیه تنها پرولتاریائی است که قدرت دولتی را در دست دارد. موقعیت ما، هم اکنون در بین دوستان و دشمنان مان انواع و اقسام طرز تفکرها، عقاید، احساسات و گرایشهای ایدئولوژیکی گوناگون و غیره را برانگیخته است. هرگاه مخالفان را در نظر بگیریم، می‌بینیم که آنها را از يك سری واقعیات زندگی بین‌المللی و درونی روسیه به نتیجه نادرست باصطلاح ورتشکستی کمونیسم میرساند، مخالفین ما و مقدم برهمه سوسیال دموکراتها بگونه زیر میاندیشند.

در روسیه طبقه کارگران بلب رسیده، تحت تاثیر بلشویکهای گسردن زن کوشید آزمایش بسیار بزرگ تاریخی‌ای انجام دهد. ولی همانگونه که انتظار میرفت و سوسیال دموکراتها نیز پیش بینی کرده بودند، این آزمایش بزرگ تاریخی باعدم موفقیت پر سر و صدائی پایان یافت. اکنون دیگر شعارهای اعلام شده پرطمطراق در روسیه جایی ندارند. سوسیالیسم از طریق سیاست اعطاء امتیازات، روابط بازرگانی با قدرتهای بزرگ سرمایه داری و توسط استقراض و آنچه باصطلاح (نپ)

مینامند، باتعام آب و رنگ منقرض گشته است. قدرت دولتی بلشویکها بیش از پیش به کالبد بیگانه‌ای بدل میشود، که در ورای طبقه کارگر قرار دارد، و فی الواقع فاقد هرگونه رابطه‌ای با پرولتاریا می‌باشد. آنچه که مادر روسیه داریم، بقول دشمنان - همان چیزی نیست جز یک نوع بناپارتسم، زیرا که یک دارو دسته بلشویکی جدا از بوده‌های کارگری و دهقانی بر کشور حکومت میکند. ورشکستگی کمونیسم همان است و دشمن مامدعی است که این ورشکستگی علل عمیق تاریخی خود را دارد. این علل تاریخی گویا در این نهفته اند که روسیه بعبانه یک کشور عقب افتاده بسا پرولتاریای نسبتاً کم رشد، با پرولتاریای نیمه آسیایی و نیمه وحشی بالطبع علیه‌رغم ادعای بلشویکها قادر نبود جهشی در چهارچوب تاریخ و فراسوی مراحل از قبل تعیین شده تکامل تاریخ انجام دهد. تمام کوشش خود را بخاطر این جهش بکار گرفت اما مع الوصف در چاله افتاد و به قهقرا سقوط کرد.

نمی‌توان قوانین لایتغیر تاریخ را مرتفع ساخت، نمیتوان انقلاب پیروز مند پرولتار - یائی را با پرولتاریائی که باتعام شرایط هستی اش و باتعام ریشه‌هایش در شیوه تولید نیمه آسیایی و نیمه فتودالی جای گرفته است و بهیچوجه برای وظیفه‌ای بدانگونه که حل صحیح مسئله توسط انقلاب سوسیالیستی طالب است، آمادگی ندارد، انجام داد. دشمنان ما در زمینه سیاست بین‌المللی چگونه قضاوت میکنند؟ آنان متوجه آن تازمیر خارق العاده انقلابی که تنها واقعیت وجود جمهوری شوروی میگذازد، نیستند و به نتایج مشابه میرسند. آهنگ کند تکامل انقلاب سوسیالیستی در اروپای غربی را نیز حتی بحساب انقلاب روسیه و حزب ما میگذارند و مدعی هستند که درست در شرایطی که کمونیسم در روسیه بورشکستگی دچار آمده، فی‌المثل قحطی و گرسنگی و اضحلال شدید نیروهای مولد در روسیه در امر پیشروی انقلاب بین‌المللی موجب وقفه شده و درست در همین حاکم بلشویکها مقصودند و درست همین جا باید بکار نامه شان رسیدگی کرد، کارنامه‌ای که گواه آنست که سیاست بلشویکی یعنی کمونیسم، بعبانه جهان بینی و بعنوان زمینه سیاست عملی خود را چون طبل تو خالی نشان داده است. این دعوی دشمنان ما است.

این ارزیابی کلی آنها از سیاستی است که حزب ما از ابتدا در پیش گرفته است. حالا اجازه بدهید که بسراغ دوستانمان هم برویم. رفقای ما بدو دسته تقسیم میشوند،

دسته اول دوستان ما در کیومه هستند و دسته دوم دوستان واقعی ما و مقدم بر همه آنها اعضا " حزب کمونیست ما هستند . دوستان ما در کیومه (در عرصه روابط روسیه) عبارتند از روشنفکران بورژوازی بزرگ کهن و در درجه اول " اسمنوخف‌ها " (۱) - (گروهی که برگردن نشریه " مرزهای نوین " (۲) جمع آمده‌اند .) آنها بنتیجه گیریهای سوسیال دموکراسی بین‌الطریق نصرسند ، آنها نمیگویند که باید با سیستم فعلی روسیه مبارزه کرد ، و در عین حال آنها بسیار چیزهای دیگری را که سوسیالیسم دموکراسی میگوید ، نمیگویند ، اما در عین حال آنها جز " رده خاصی از دوستان ما محسوب میگردند ، زیرا که دوستی آنها با بر اساس محاسبه فوق‌العاده آگاهانه و دقیق است ، محاسبه‌ای که نادرست است . پس ریشه آن در اعتقاد بصحبت همان چیزهایی نهفته است که دشمنان سوسیالیسم دموکرات ما میگوید . تصور آنها از اوضاع امروز روسیه تقریباً بدین قرار است ! اهمیت تاریخی انقلاب روسیه و بدین ترتیب انقلاب بلشویکی ، در آن بود که طبقه کارگر و حزب رهبری کننده‌اش - حزب بلشویکی - قادر بودند ، آنچنان کارهای مهم ، باشهامت ، آشتی ناپذیر ، آبدیده و مخالف سرسخت با رژیم کهن را پدید آورند که جسارت انجام وظیفه سنگین لاروی طولی - سیه اوزیاس رژیم کهن را بعهدده بگیرند . آنان دستگاه تزاری و بورژوازی نیم بند روسیه را تکه تکه کردند . آنها آن لایه‌های کاملاً متعجب روشنفکر روسیه را که فقط وراجسی میکردند و تنها میتوانستند در مورد خدا یا شیطان و یا مطالبی بیپوده از اینگونه بحث کنند ، کاملاً از میان برداشتند . آنها تمام دستگاه دولتی را در گون کردند ، اقتدار پائینی خلق را بحرکت در آوردند ، بدین طریق راه را برای مقوله جدیدی از تکامل سرمایه‌داری ، برای خلق یک بورژوازی جدید غارتگر و صبور ، بدون اصل و نسب نجیب زادگی و پیش‌داوریهای کهنه‌اش هموار کردند . بورژوازی که بگرامت دولتی عسکارت نداشت ، بورژوازی همه فن حریفی که در هنگام کمونیسم جنگی با کوله بارش از محلی به محل دیگر کوچ میکرد و با عبور از میان آب و آتش از جهنم میگذاشت و اکثری در زندانهای چکا بسر میبرد ، بورژوازی ای که در همین اینکه ازین آزمون سر بلند بیرون میآید ، اراده و خصائل را صیقل میدهد و اکنون بعنوان یک بورژوازی جدید ، صبور ،

ظفرمند، پراورزی و از خود مطمئن، بورژوازی دنیا دیده ای که دیگر هیچ وجه برودنی
 متکی نیست و درست بهمین علت، تازه تر، جوانتر و با انرژی تر از نوع "بورژوازی امریکا"
 قدم بعرضه باریخ مینهد. این روشنفکران "آموزش نو" یافته، حالا چنین میاندیشند:
 در حال حاضر مبارزه علیه قدرت شوراهای کاملاً بیفایده است و نیز بهبود است که
 اکنون در روسیه بایجاد بی نظمی دست بزنیم، بلکه برعکس باید از قدرت شوراهای
 حمایت کرد، باید بتدریج از طریق رخنه در منافذ اند مواره شوراهای، از راه شرکت در
 ساختمان دستگاه شوراهای، عناصر خودی را در تمام دستگاه جا انداخت و آنگاه آرام
 ولی با اطمینان و استقامت دست بکار تغییر شد. آنچنان که يك نماینده برجسته
 (اسنور خوی) بیان کرده است - تمام سیاست قدرت کمونیستی را بیک تغییرات
 کوچک درونی، بوسیله دگرگونی دستگاه شوراهای از طریق جایگزینی مداوم عناصر جدید
 "با HEMMSCHUH به قهقرا فرستاد" در آن صورت وضعی بوجود خواهد آمد که در آن
 تمام تزیینات ما، پرچم های سرخ، خواندن سرود بین المللی و فرم حکومتی شوراهای و
 غیره ظاهراً برجا خواهد ماند، حال آنکه جوهر واقعی تمام آن چیزها تغییر خواهد
 کرد، معنوی آن دیگر انقلابی، ضد نظامیگری و پرولتری نخواهد بود، بلکه توقعات و
 امیدها و آرزوها و منافع آن قشر بورژوازی نوین را منعکس خواهد کرد که مدام بر شد
 می نماید و مدام نیرومند تر خواهد شد، بورژوازی ای که از طریق تغییرات اگانیک آرام
 تمام ترکیب سیستم شوراهای را دگرگون خواهد ساخت و آنرا بسهولت در مسیبری
 کاملاً سرمایه داری خواهد افکند و "اسنورخوی"ها معتقدند، که آنگاه مفهوم تاریخی
 انقلابی که در روسیه بوقوع پیوسته است، آشکار خواهد شد. این مفهوم همانا درنا
 بودی بورژوازی از کار افتاده ای نهفته بود که از صدقه سر حکومت نزاری زندگی میکرد
 و در نتیجه انقلاب روسیه بوسیله بورژوازی قدرتمند نمود امریکائی از گردونه خارج شد،
 بورژوازی ای که از هیچ چیز باکی نخواهد داشت و راهش را در زیر پرچمی ملی ولسی
 پوشیده در عبادت پر از نهبهای انترناسیونالیستی، بجلو، بسوی روسیه سرمایه داری
 بزرگ، قدرتمند و مدین باز خواهد کرد.

این است آن محاسبه، این ها هستند آن افکار پنهانی، اینست آن کوشش پنهانی
 این قشر روشنفکر بورژوازی که با گرایش دارد و گرایشش نه باین علت است که از ما
 کمونیستها تبعیت میکند، بلکه باین علت که با محاسبه های دقیق و زیرکانه عمل میکند و

روی دگرپرسی درونی ما حساب میکند و حالا اجازه بدهید که بافکاری و به آن عقایدی که در بین خود ما وجود دارند، بپردازم. بخشی از رفتای ما و یک بخش از طبقه کارگر نسبت به شی داخلی و خارجی ما اندکی مشکوک و مردداند. در سطح جریانات، نمودهایی از قبیل رشد واقعی این بورژوازی جدید مشاهده میکنیم، بینیم که پس از یک تهاجم بزرگ و قاطعانه به نظام سرمایه داری مجبور به عقب نشینی شدیم و هم اکنون در همین رابطه یک سلسله از سائلی مطرح اند، و براسستی آیا احتمالاً پیشگوییهای دشمنان ما درست از آب درنخواهد آمد، آیا حق بجانب آنها نخواهد بود، آیا براسستی در مقابل ما خطرانی قدامت نمیکند که مقابله با آنها بسیار دشوار و یا حتی غیر ممکن است؟ چنین افکاری در مغلبه بسیاری از ما خطور میکند، که دلایل واقعی و عینی هم در زندگی ما و هم در جریان حوادث زندگی اجتماعی کشور ما دارد، رفتا و درست بهمین دلیل، ما نمایندگان حزب بمشابه یک گل بهر حال باید پاسخ کامل و قاطعی باین سئوالات مهم بدهیم، احياناً شما از من سئوال خواهید کرد که تمام این حرفها چه ربطی بمشکله فرهنگ دارد؟ هرچه باشد، موضوع سخنرانی مسن انقلاب پرولتاریائی فرهنگ میباشد.

رفتا تمام این حرفها، همانگونه که با توضیحات بعدی مشاهده خواهید کرد، در رابطه مستقیم با موضوع من قرار دارد. برای آنکه سر نوشت ما و آن راه تاریخی کسسه در حقیقت ناگزیر به پیچیدن آن هستیم، آن راه حل مسئله که بالاخره در تاریخ بدست خواهد آمد، در تحت شرایط ما در مرحله اول بستگی بحل مسئله فرهنگ دارد. این نظریه و این اصل کماکان راهنمای اصلی رساله امروز من خواهد بود.

حال اجازه بدهید که بیک حمله متقابل گونه ای بمخالفین دست زدم. اولین دلیل سومیال دموکراتهای مخالف، ماکه اجتناب ناپذیری ما را باید ثابت کند، متکی بر دو واقعیت است: درجه اول متکی بواقعیت مخارج بی حد و حصر انقلاب و سپس بسیاست اقتصادی جدید ما. از این دو واقعیت آنها ورشکستگی کمونیسم را استنتاج میکنند. اینها مجبوریم قبل از هر چیز صورت حساب متقابل کوچکی برای مخالفانمان باز کنیم، باین معنی که از آنها سئوال کنیم: آدمها خوب: وضع سرمایه داری درجه حال است، حال واحوالش چطور است و اگر ما میزان الحرارة مانرا در زیر بغل چپش بگذاریم، آنوقت وضع مزاج سرمایه داری را چگونه نشان میدهد. چنانچه ما این سئوال را مطرح

کنیم، در آن صورت برای هر آرد م عاقلی کاملاً واضح خواهد بود که حل مسئله و مشکل کنونی بر طبق اصول سرمایه داری آشکارا غیر ممکن است. تجارب تمام سالهای اخیر این امر را ثابت میکند. این را بوضوحترین و روشنترین وجه و قاطعی که هم اکنون در اروپا رخ میدهند، ثابت میکنند، آنها بعد از آنکه ما چند سالی از اصطلاح شرایط صلح برخورداریم. پس از عقد یک سری از قرار دادها - قرار داد ورسای، قرار داد "سورس" (۱) و غیره - نه تنها ما شاهد تنظیم مناسبات نیستیم، بلکه بر عکس در حال حاضر همه، حتی نمایندگان تفکر بورژوازی با تشنج در انتظار اینند که همه اروپا در یک گردابی سابقه بد بختی فرورود، من اصلاً از خودمان کسوف نیستیم صحبت نمیکنیم، اینرا ما خیلی وقت است که پیش بینی کرده ایم.

اما وسیعترین معادل روشنفکری بورژوازی سرمایه داری را در نظر بگیرید، مقدم بر همه آنها و بعد هم همه آنها را بگیرا، آنوقت خواهید دید که چگونه در ادبیات هم اکنون یک تشنجی بر جوش خروش متر است که تمام آشکارا آشکارتر میگردد. تشنجی بخاطر سر نوشت یک نظام در مقیاس عمومی اروپائی، شما بخوبی میدانید که حتی یک بخترا از استادان کارآموز بورژوازی، همچون کیز (۲) انگلیسی، نیشی (۳) وزیر سابق ایتالیائی، و هم چنین وزیر سابق فرانسوی "گیلو" (۴)، امروزه یکصد احکومتهایشان و بورژوازیشانرا از حوادث آتی اروپا که بنظرشان بطور مضاعف تاریک جلوه مینماید، بر حذر میدارند. اگر شما از طرف دیگر آن سیاستی را که قدرتها بزرگ در صحنه اقتصادی و صحنه ناب سیاسی اتخاذ میکنند، در نظر بگیرید و بطور عینی بسنجید آنوقت تصویری از آن خواهید داشت که چگونه آنها در تلاش اند که حتی الامکان اگر شده سینه خیز، خود را از این باطلای اروپای امروز بیرون بکشند و اینکه چگونه در صدر این هستند که یک سری معاهداتی ببندند و کنفرانس پشت کنفرانس فرامیخوانند تا زمینه را در جهات مختلف مورد بررسی و آزمایش قرار دهند و معدک توان هیچ کاری را ندارند. همه ترکیب اجتنافی اروپا در حال از هم گسیختن است، اوضاع مالی در هر هری در تمام دنیا حاکم است. شتاب سرسپع قیضها و بالا یائین رفتنها در بازار امروزی سابقه است. شما کسلاً خودتان جویید

را میخوانید . در آلمان چه میگذرد ؟ بورژوازی بصورت عادی قادر بر محکومت نیست ، او دنبال بدک میگردد و این بدک و مسائل هستند که مناسبات را بحرانی تر میکنند ، همانند اشتغال منطقه "روهر" (۱) ، و هم چنین در جستجوی یک فرم عوام فریبانه جدیدی از حکومت میاند که بیان خود را در جنبش که فاشیستی نام گرفته ، می یابد ، بورژوازی کوشش میکند و در صد آنست که با مندها و شیوه های کاملا غیر معمول حکومت کند ، حتی سعی میکند یک بخش از خرده بورژوازی ، انتشار بینایی و ۳۰۰۰۰ اوقات هم در همانرا از طریق فراخواندن بزندگی سیاسی و طرح شه ارهای مزورانه ، بصورت عوام فریبانه ای مورد سوء استفاده قرار دهد ، اما برای ما کاملا روشن است با نجاشی میرسد که خود سرگردن خود را میسکند : بدینسان - و این از هر نقطه نزاری که شما بگریزانات بپردازید ، بهر حال همه جایک چیز را مشاهده خواهد کرد : فوازیایی تنها - د مات ، افزونی هرج و مرج اقتصادی ، اغتشاش کامل مناسبات بین المللی و در افق ، شبخ مخوف یک جنگ عظیم و بی معنا . بخاطر اینکه در دوران بعد از جنگ در محافل دولتی بورژوازی فقط یک خط تکاملی " پیشرو " وجود داشت ، اختراعات بی سابقه جنگی ، ناوهای جنگی که حتی بدون یک سرنشین قابل هدایت هستند ، هواپیماهایی که بدون خلبان بیروازد آورده میشوند و از یک اطاق هدایت گشته هر جا را که لازم باشد بباران میکنند . یک ناوگان عظیم جنگنده هوایی در آمریکا ، توپهای عظیم در فرانسه که میتواند مواحل فرانسه را بزیر آتش بگیرند و تیلورهای مشابه نبوغ انسانی در این زمینه . " پیشرفت " کاملا آشکار است . و اگر طبر این امر واقفیم که تجمع تعداد ما اجتناب ناپذیر است - پروفیسورهای لیبرال هم اینرا تا بید میکنند - پس این هم واضح است ، که در نطالم ، که بشریت در مقابل آن قرار داده میشود ، خوفناک ترین در نطاهاست که تاکنون تاریخ بیاد دارد . باین معنا که بورژوازی قادر است تنه " تعد نشرا با کاملترین سلاحهای مخربی که در طی مرحله صلح بعد از جنگ اختراع شده اند ، در هم بکوبد ، و اگر طبقه کارگر مانعش نگردد ، این کار را خواهد کرد . وانکه یک چنین در نطائی در گذشته در تاریخ بشریت بصورت واقعی وجود داشته - اگر اصولا بتوان در مورد یک در نط چنین ادعائی را کرد - واقعیت انکار ناپذیری

است . ما میدانیم که در قدیم چگونه دولت‌های مقتدری با تمدن‌های عظیم همپسوند
 آسور و بابل و مملکت — شده ، بکلی نابود گشته و از صفحه روزگار محو شدند .
 و زیرا خود را در جنگ‌های خونینی ، که جامعه آنروز تاب تحملش را نداشت ، فرسودند .
 کجاست آن ضمانت و وثیقه‌ای که جامعه مدرن این امر نابودی همگانی انسانیت
 را متحقق نسازد ؟ هیچ تضمینی برای این امر وجود ندارد . و همین وحشی‌گانه
 الساعه آگاه‌ترین بخش بورژوازی ، استادان و نویسندگان را فراگرفته ، که اکنون منی
 ضد نظامیگری را تعقیب میکند ، یک پیشروی در قلمرو آینده است ، یک درک بدون
 وحشت سیاست دولت توسط بهترین نمایندگان بورژوازیست که پره از مقابل این آینده
 بکارزده اند ، آینده ای که در برابر چشمانشان با همه عریانی وحشت انگیز و سیاه‌تر
 خود نمائی میکند .

هرگاه ما از این نقطه نظر به مخالفین سو سیال دموکرات و مخالفینمان در اردوگاه
 درست بورژوازی برخورد کنیم و برای آنها این سؤال را در رابطه با حل بزرگترین
 مسائل کنونی ، برزمینه سرمایه‌داری و از طریق سرمایه‌داری مطرح کنیم ، آنوقت
 مجبوریم در اینجا با اعتقاد کامل بایشان بگویم نه ، حضرات ، حل این مسائل کار
 شما نیست ، زیرا که در طریق شما فقط یک دورنا وجود دارد و آنهم دورنمای غروب
 اروپا می‌باشد و بعد از آنهم گسترش همان اوضاع بد دیگر نقاط عالم ، تاریکی و ناامیدی
 مطلق . وقت کنید که مخالفین ما چندی قبل چگونه باین مسئله می پرداختند ، همین
 چند وقت پیش " پاول لوی " (۱) کمونیست سابق و مرتد فعلی طبقه کارگر آلمان را از
 دست گرفتن قدرت سیاسی منع کرد و بعنوان دلیل هم به روسیه اشاره کرد : در روسیه
 طبقه کارگر قدرت را بدست گرفت و این برای چنین گران تمام شد ، کافیت آدم نگاهی به
 آنجا بکند که چه اغتشاش و فقر و گرسنگی در آنجا حاکم است ، همین وضع در آلمان هم
 پیش خواهد آمد . بعضی اینکه طبقه کارگر قدرت را بدست گیرد ، بلافاصله با دستگاه
 بس حساس و ظریفی از مکانیسم سرمایه‌داری ، چونان خاسبات مالی ، برخورد خواهد
 کرد . ما شاهد سقوط سریع مارك خواهیم بود ، آنطوریکه قیمت يك دلار به صد مارك برسد .
 از آنزمان که لوی این توضیحات را ارائه داد ، چهار ماه بیشتر نمیگذرد و نرخ مارك

دلار - روزنامه های امروز رامن هنوز نخوانده ام - اما طبق خبر روزنامه های دیروز
 به حدود مارک رسیده است . یعنی که مارک بیشتر از . . برابر از آنجه که
 لوی برای مورد انقلاب پرولتاریائی پیش بینی کرده بود ، پائین آمده . چنانچه
 حسابات لوی را درست فرض کنیم ، می شود گفت که ما میتوانستیم چهل بار انقلاب
 پرولتاریائی انجام دهیم و این براتب ارزانش از آن چیزی تمام میشد که اکنون بدون
 انقلاب با آن مواجه هستیم . طبقه کارگر آلمان که هیچ قدرتی از خود ندارد ، در
 وضعیت آدمی قرار گرفته که از یک طرف از جانب " اشتینس " و از طرف دیگر از امپراتور
 بالیس فرانسه سیلی میخورد ، امپریالیسی همه طبقات مردم و با آنها " اشتینس " را
 و قحانه سیلی میزند ، طوری که مجبورند دستمالهایشانرا از جیب ها در آورند و آب
 دماغشان را پاک کنند ، بلکه جریان از این قرار است . از اینجا میتوان کاملاً بوضوح
 دید که همه مخارجی که در صورت ادامه الغاء سرمایه داری بایستی تحمل شوند ،
 آن صرائی و ازهم گسیختگی ، که در چنین مرحله ای و در چنین راه بدون امید
 عاید میشود حل مسئله را بدنبال نمیآورد . از طرف دیگر محتابه یک تظاهر
 چنان سقوط عظیم و اضحلال وحشتناک نیروهای مولده و خطرات تهدید کننده آنها
 می بینیم که تنها کسی که قادر بیک محاسبه دو دوتا چهار تا هم نیست ، میتواند بسا
 وجدان آسوده معتقد به حل همه مسائل از طریق سرمایه داری باشد . در مقابل
 بشریت این وظیفه بصورتی دقیق ، واضح و روشن قد علم کرده است : گذارسوی
 مسیر نوین از تکامل اجتماعی ، حتی با تحمل گزاف ترین هزینه ها بخاطر آنکه در اینجا
 یک دورنا موجود است ، اینجا واقعاً راه جدیدی برای اجتناب از خطرانی که بشر -
 بت را بسوی نابودی سوق میدهد ، گشوده میشود ، و پاماندن در مسیر قدیم ولی بسا
 آگاهی باینکه هیچ راه نجاتی برای بشریت موجود نیست و بشریت نابود میشود ،
 آنچنان که یک سری از کهنترین تمدن های بشری نابود شدند . با توجه بچنین
 وضعی است که میتوان فهمید که چرا بزرگترین ایدئولوگهای بورژوازی در اروپای غربی
 و مقدم بر همه آنها - جائیکه این گرایش سرمایه داری به تلاش و نابودی خود
 بشدیدترین وجه عیان گشته است - چرا ما درست در اینجا در بین بزرگترین ایدئو-
 لوگهای بورژوازی گذارسمت سیستم های مختلف ایدئولوژیک را می بینیم که از زمین
 روی بر تافته اند و نظرشان را کاملاً متوجه آسمان و یا مشاهده ناف کشمان کرده اند .